

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در استدلال به روایت زید بن علی عن آبائه عن علی(ع) بود که به حسب این نقل
امیرالمؤمنین(ع) فرموده‌اند:

إِذَا أَسْلَمَ الْأَبُ جَرَّ الْوَلَدَ إِلَى الْإِسْلَامِ، فَمَنْ أَدْرَكَ مِنْ وَلَدِهِ دُعَى إِلَى الْإِسْلَامِ، فَإِنْ أَبَى قُتِلَ،
فَإِذَا أَسْلَمَ الْوَلَدُ لَمْ يَجْرَ أَبَوَيْهِ...

اگر ولد اسلام آورد اسلام ولد موجب جرّ والدش نمی‌شود. عکس چرا، والد که اسلام آورد
موجب جرّ ولد به اسلام است اما اگر ولد اسلام آورد موجب جرّ والد نیست.

فَإِذَا أَسْلَمَ الْوَلَدُ لَمْ يَجْرَ أَبَوَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا مِيزَاتٌ.

گفتیم دلالت این روایت بر مدعا تام است و دلالت می‌کند بر این که ولد کافر بعد از اسلام
پدر مسلمان محسوب می‌شود. وقتی مسلمان شد بنابر آن کبرای کلی که هر مسلمانی
پاک است می‌گوییم پاک است.

سؤال:

جواب: نه توضیح نمی‌دهد آن را. تفصیل دارد می‌دهد.

سؤال: ...؟

جواب: نه دارد ولد را می‌گوید این چنین است ولد طاهرش ولدی که جرّ خودبخود قهراً آن
است که اختیاری ندارد. فلذا می‌فرماید «فَمَنْ» فاء تفریع است. پس بنابر این آن‌هایی که
بالغ شدند و دارای اختیار هستند آن‌ها مستقل هستند، آن‌ها دعای الی الاسلام. فلذا این
دلالت صدر هم تأیید می‌شود بیشتر به همان ذیل که باز فرمود: فَإِذَا أَسْلَمَ الْوَلَدُ لَمْ يَجْرَ
أَبَوَيْهِ...

سؤال: فاعل است؟

جواب: نخیر.

سؤال: فاعلش کیه؟

جواب: خود ابویه. اب جر می‌کند می‌کند آن‌ها را. فلذا بعدی فرمود «لَمْ يَجْرَ ابَوَيْهِ» نگفت
«لَمْ يَجْرَ ابَوَاهُ» اگر مجهول خوانده می‌شد نائب فاعلش ابواه باید می‌گفتم. از این ذیل

هم تأیید می‌کند آن جا هم باید معلوم بخوانیم.

سؤال: ...؟

جواب: ادرك در روایات به معنای بلوغ است.

خب دلالت گفتیم بد نیست مگر آن اشکالی که در کلمات بزرگانی بود که آن کبری را محل اشکال قرار دادند. یا این که....

سؤال: ...؟

جواب: گفته دیگه ولد دیگه.

سؤال: ...؟

جواب: خب بعد تفصیل قاطع للشركة. آن انجرار هم و جر هم مال جایی است که قهراً روشن است به تناسب حکم و موضوع این از دقایق کلمات ائمه(ع)، این فاء تفریع. از آن حرفی که زدم در می‌آید. یعنی آدم مدقق و محقق می‌تواند از همان حرف بفهمد که جر الولد الی الاسلام، این که می‌کشاند او را به طرف اسلام پس مال جایی است که او اختیار ندارد. پس غیربالغ را دارم می‌گویم فلذا به فاء تفریع می‌فرماید که اگر بالغ است خودش. ملاک خودش است. دعی الی الاسلام. آن جر مال قبل از بلوغ است.

سؤال: ...؟

جواب: ما این جور تفصیل بله این جور تفصیل می‌کنیم طبق فهم عرفی. روایت که دیگه مخاطبش به لسان عرف حرف زده دیگه. معنای این عبارت دیگه شک و تردید ندارد که.

سؤال: ...؟ این جدای از معنای عرفی است شاید به معنای ...؟ اجباری است یعنی حالا که پدر مسلمان شد بچه هم باید مسلمان بشود. نه این خودبخود کشانده می‌شود....

جواب: روایات نمی‌خواهد یک امور تکوینی غیرشرعی مربوط به شارع بماهو شارع نیست بیان کند. یک امر تکوینی را... بله معلوم است و به خصوص ذیلش و لم یکن بینهما میراث. لم یجر. امور شرعی را دارد بیان می‌کند این روایت. نه یک امر طبیعی که معلوم است وقتی والد این طور شد طبیعی است که آن هم کم‌کم میل پیدا می‌کند و می‌آید.

سؤال: ...؟

جواب: شما مثل این که توجه نفرمودید. هوا گرم بود یا چی بود عرض کردیم آن کبرای کلی را اگر به آن ضمیمه کردیم. پس این روایت می‌گوید این مسلم می‌شود قهراً یعنی مسلم حکم می‌شود. آن کبرای کلی را که مسلم طاهر به آن اضافه کنیم پس بنابراین طاهرتش هم اثبات می‌شود. علی کلام در آن کبرای کلی بین اعلام. مرحوم شهید صدر، مرحوم آقای حکیم و مرحوم امام. که سخنانش گذشت و قبلاً هم گفتیم و امروز هم گفتیم این مطلب را.

این هذا اولاً، ثانیاً گفتیم حتی آن کبرای هم اگر نباشد بعید نیست از این روایت استفاده بشود. یعنی جرّه... یعنی عموم حکم بفهمیم. یعنی به اسلام می‌آید با تمام احکام و

خصوصیات و بند و بیل‌هایی که اسلام دارد دیگه. بعید نیست. این پس اسلامش که مسلم از این استفاده می‌شود حالا طهارتش علی تأمل.

بقی الکلام در سند این روایت. گفتیم این روایت از نظر سند حالا محل اشکالاتی است. از پنج نظر در این روایت سنداً اشکال وجود دارد که باید بررسی بکنیم و این بحث مهم است به خاطر این که این کبری کم روایت است. یعنی روایاتی که دال باشد سنداً و دلالة مورد اطمینان باشد کم دارند از این جهت این بحث سندیش هم مهم است.

اشکال اول این است که این سند مشتمل است بر بعضی افرادی که مشترک هستند بین من ثبت توثیق و من لم یثبت. چون سند این بود: محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن احمد بن یحیی. اسناد محمد بن الحسن که شیخ طوسی است به محمد بن احمد بن یحیی تمام است. آن هم خودش افرادی دارد مراجعه می‌فرماید، دیگه ما آن‌ها را بحث نمی‌کنیم. آن سند خودش تمام است که باید اسناد شیخ تا محمد بن احمد بن یحیی خودش تمام باشد دیگه. آن تمام است.

عن محمد بن احمد بن یحیی. این محمد بن احمد بن یحیی العطار الاشعری القمی است که من اجلای اصحاب است.

عن ابی جعفر عن ابی الجوزاء عن الحسین بن علوان عن عمرو بن خالد، عن زید بن علی عن آبائه عن علی(ع). در این جا یکی از افراد مشترک این ابی جعفر است. این ابی جعفر کیه؟ محمد بن احمد بن یحیی العطار القمی از دو نفر مکنی به ابی جعفر روایت می‌کند. یکی احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی است. آن کنیه‌اش ابوجعفر است. یک نفر دیگر هم هست ابوجعفر النحوی. در اسناد دیده شده که ایشان روایت کرده از ابوجعفر نحوی در تهذیب باب کیفیة الصلاة و صفتها، حدیث 535. آن جا همین جناب محمد بن احمد بن یحیی عن ابوجعفر النحوی. خب قد یقال در این جا که این ابوجعفر در این جا ما نمی‌دانیم ابوجعفر احمد بن محمد بن عیسی است یا این ابوجعفر همان ابوجعفر نحوی است که در بعضی از اسناد ایشان از او نقل حدیث کرده.

احمد بن محمد عیسی اگر باشد خب ثقة و آی ثقة. ولو خواجهی رحمة الله علیه در وثاقت احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی مناقشه کرده ولی خب این یک مناقشه شاذی است از ایشان و ایشان کالمسلم است عند الكل در جلالت و وثاقت و اهلیت ایشان.

و اما اگر ابوجعفر نحوی باشد ایشان توثیقی ندارد کما این که جرحی هم ندارد. بنابراین مردد می‌شود بین من ثبت توثیقه و من لم یثبت توثیقه. این از ناحیه ایشان. و هم چنین از ناحیه این عمرو بن خالد. ما چند تا عمرو بن خالد دارد. عمرو بن خالد واسطی که این ثقة، ابن فضال ایشان را توثیق کرده. و عمرو بن خالد الاعشی که شیخ در باره‌اش فرموده له کتاب و از اصحاب امام صادق(س) شمرده ایشان را. در کتاب کافی هم عمرو بن خالد الاعشی روایت دارد و ایشان توثیقی ندارد. فقط در باره‌اش گفته شده له کتاب. در اسناد بعضی روایات هم هست. یکی دیگه عمرو بن خالد بن طلحة القتاد. ایشان همه لا توثیق له. بنابراین باز مردد می‌شود بین من ثبت توثیقه که الواسطی باشد. و این دو نفر دیگه که این‌ها توثیق ندارند.

سؤال: اولی کی بود؟

جواب: عمرو بن خالد الواسطی.

بنابراین، این هم مشترک است، عنوانی است مشترک بین من ثبت توثیقه و من لم یشیت توثیقه. این اشکال اول که این سند مشتمل بر افرادی است در عناوینی است مشترکه. که ممیزی مثلاً ندارد. این اشکال اول.

اشکال دوم این است که سند مشتمل است...

سؤال: ...؟

جواب: اشکالها را حالا فهرستش را عرض بکنم تا برمی گردیم به بحثش.

اشکال دوم این است که این سند مشتمل است بر بعضی افرادی که مشترک نیستند، معلوم است کی هستند اما لم یشیت توثیقش. مثل حسین بن علوان. حسین بن علوان کلیی این مشترک نیست اما وثاقت ایشان محل کلام و تردید است. خب این هم یک اشکال. یا عنوان ابی الجوزاء. ابوالجوزاء نامش منبه بن عبدالله است ولی توثیقی در کتب رجال اصیل ندارد. بنابراین، این هم یک مشکل دارد.

سؤال: ...؟ اولی کی بود؟

جواب: حسین بن علوان بود. الحسین بن علوان.

این هم پس مشکل دوم این شد که بعضی افراد در این سند هستند که مشترک نیستند، می شناسیم شان ولی آن ها توثیق ثابتی ندارند. این هم اشکال دوم.

اشکال سوم این هست که نجاشی قدس سره در کتاب رجالش راجع به کتاب حسین بن علوان که در این سند واقع شده فرموده:

و للحسین کتاب تتخلف روایاته.

روایاتش مختلف است. یعنی کأنّ در آن کم و زیاد شده. دست برده شده، کتابش روایاتش نسخش مختلف است. خب قد یقال که این موجب این می شود که ما هر روایتی که دست می گذاریم روی آن از روایات کتاب حسین بن علوان ندانیم از آن مزیدها هست یا از آن اصلی ها است. مثلاً رساله عملیه یک مرجع یک کسی بگوید آقا یک مسأله اضافه شده توی این. کل این رساله حجیتش از بین می رود چون هر مسأله ای که دست می گذاریم نمی دانیم لعل این همان اضافه باشد. بنابراین، این هم یک اشکال سومی است. ما وقتی یک حدیث را از آب در بیاوریم به آن استدلال بکنیم باید افراد رجال را و کتب رجال همه این خصوصیات را بررسی بکنیم. که آیا چنین چیزی نباشد یک وقتی. ما در احوالات حسین بن علوان که یکی از روات این حدیث است این مشکله را می بینیم. اما این ها حالا راه تخلصش چیه بعد عرض می کنیم. فعلاً فهرست مشکلات این سند را داریم می گویم.

سؤال: ...؟

جواب: حسین بن علوان توی آن هست دیگه.

سؤال: ...

جواب: خب از کجا دارند نقل می‌کنند. اگر از کتابش دارند نقل می‌کنند این مشکله هست.

سؤال: ...؟

جواب: خب حالا این هم راه‌های تخلص است فعلاً صورت اشکال را داریم بیان می‌کنیم.

این اشکال سوم.

خب اشکال چهارم. اشکال چهارم این است که شیخ طوسی در استبصار، جلد 1، صفحه 65 - 66 این حدیث را نقل می‌کند. که سندش از ابوالجوزاء عین سند این جا است.

قَالَ مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ عَنْ عُثَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُثَنَّبِ...

نسخه صحیحش عبدالله بن منبه است.

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ (ع)..

که سند عین سند این جاست.

قَالَ: جَلَسْتُ أَتَوَضَّأُ...

امیرالمؤمنین می‌گوید: جَلَسْتُ أَتَوَضَّأُ... طبق این نقل.

فَاقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حِينَ ابْتَدَأْتُ فِي الْوُضُوءِ (يا في الوضوء) فَقَالَ لِي تَمَضُّضٌ وَ اسْتِنْشَاقٌ وَ اسْتَنْشِقُ...

حضرت دستور دادند که مزمره کن، استنشاق کن، مسواک بزن بعد وضو بگیر.

ثُمَّ غَسَلْتُ ثَلَاثًا...

بعد مثلاً من صورتم را سه بار شستم، دست راست را سه بار شستم، دست چپ....

فَقَالَ قَدْ يُجْزِيكَ مِنْ ذَلِكَ الْمَرَّتَانِ فَعَسَلْتُ ذِرَاعِيَّ وَ مَسَحْتُ بِرَأْسِي مَرَّتَيْنِ فَقَالَ قَدْ يُجْزِيكَ مِنْ ذَلِكَ الْمَرَّةِ وَ غَسَلْتُ قَدَمَيَّ...

پاهایم را هم شستم

فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ خَلِّ بَيْنَ الْأَصَابِعِ لَا تُخَلِّلْ بِالنَّارِ.

بین اصابع را هم دست بکش، آن‌ها را هم تخلیل کن تا این که بالنار مخلل نشوی. نار میان اجزای بدنت قرار نگیرد. ثواب این کار این است که لاتخلل بالنار.

خب شیخ طوسی می‌فرماید بعد از نقل این خبر، این باب در باب مسح الرجلین است. روایات مسح الرجلین را ذکر کرده می‌فرماید: و أما ما رواه كذا... حالا جواب این روایت چیه؟

فَهَذَا خَبَرٌ مُوَافِقٌ لِلْعَامَّةِ وَ قَدْ وَرَدَ مَوْرِدَ التَّيَقُّنِ لِأَنَّ الْمَعْلُومَ الَّذِي لَا يَتَخَالَجُ فِيهِ الشَّكُّ مِنْ مَذَاهِبِ أَئِمَّتِنَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الْقَوْلُ بِالْمَسْحِ عَلَى الرَّجُلَيْنِ وَ ذَلِكَ أَشْهَرُ مِنْ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ

شَكُّ أَوْ اِزْتِيَابٌ بَيْنَ ذَلِكَ أَنَّ رُؤَاةَ هَذَا الْخَبَرِ كُلُّهُمْ عَامَّةٌ (یا کُلُّهم عامه) وَ رِجَالُ الرَّزِيَّةِ....

حالا این یک نکته‌ای دارد. ببینید رجال هذا الخبر. این عبارت شیخ طوسی نشان می‌دهد و این یک نکته رجالی است که به درد می‌خورد. که روات هذا الخبر ایشان آن وسائط بین خودش را تا منبع و صاحب منبع جزء روات قرار نمی‌دهد. وقتی می‌گوید رواة هذا الخبر از آن منبع به بعد نظر می‌کند. فلذا محمد بن الحسن الصفار که میدو به السند هست آن صاحب کتاب است. چون ایشان فرموده من ابتداء می‌کنم اول سند را به صاحب کتاب. بعد سند خودم را تا آن مشیخه ذکر می‌کنم. صاحب کتاب را هم جزء روات قرار نمی‌دهد. آن روات خبر آن افراد بعد از آن منبع است در نظر ایشان و این یک نکته‌ای است که به درد می‌خورد برای بعضی اباحت رجالی. یکی از شواهدش همین است.

فأما رجال هذا الخبر... محمد بن الحسن الصفار که معلوم است از مشایخ امامیه است. و از اجلای امامیه است. نه زیدی است، نه سنی است، هیچ کدام از امامیه است. حالا ببینید فرمود:

رُؤَاةَ هَذَا الْخَبَرِ كُلُّهُمْ عَامَّةٌ وَ رِجَالُ الرَّزِيَّةِ وَ مَا يَخْتَصُّونَ بِرِوَايَتِهِ لَا يُعْمَلُ بِهِ عَلَى مَا بَيَّنَّ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ.

خب حالا این فرمایش شیخ طوسی رضوان الله علیه اشکال چهارم را موجب شده است و آن این است که ایشان می‌فرماید این همه عامی هستند و زیدی هستند وَ مَا يَخْتَصُّونَ بِرِوَايَتِهِ لَا يُعْمَلُ بِهِ.... پس حالا این روایت را هم این‌ها دارند روایت می‌کنند کی دیگه این مضمون را روایت کرده. این هم یک اشکال دیگری است که این پس حجیت ندارد. چون رواتش عامی و زیدیه هستند و اختصاصاً بروایتی فلا بعمل به...

اشکال پنجم که آخرین اشکال است این است که این‌ها یک آدم‌هایی که چنین حرف‌هایی را روایت می‌کنند. کجا امیرالمؤمنین.... این‌ها سلب اطمینان انسان می‌شود از این‌ها، که این‌ها، این حسین بن علوان و این منبه بن عبدالله و این عمرو بن خالد الواسطی و این‌ها یک حرف‌هایی را دارند روایت می‌کنند که یزید الاطمینان بنقلهم. بنابراین به حرف‌های این‌ها نمی‌شود اتکاء کرد. این‌ها حرف‌های خیلی خلاف مسلمات مذهب را این‌ها دارند روایت می‌کنند. و مظنون انسان بلکه مطمئن به این است که این‌ها دروغ دارد می‌گویند. امیرالمؤمنین کی این کارها را کرده. امیرالمؤمنین پایش را می‌شورد؟ حالا یک وقت می‌گفتند یک کسی دیگه، یک حرفی. اما امیرالمؤمنین، بعد هم آن هم چی، زید بن علی عن پدرش از امام سجاد(ع)، ایشان عن آبائه، عن عليّ که پایش را می‌شسته. این که معلوم است دروغ است. پس بنابراین این‌ها معلوم است این روات به خصوص این عمرو بن واسطی و این حرف‌ها، زید بن علی اجل شأناً هست نمی‌شود گفت آن دروغ گفته. این دروغ لابد بسته به زید بن علی. خب این‌ها یک دروغی را جعل کردند و نقل دارند می‌کنند. پس بنابراین کسان که هکذا شأنهم لایعتمد علی روایاتهم. این هم اشکال پنجم در این جا.

بنابراین، این روایت این مناقشات پنجگانه را دارد که صدور را اشکال می‌کند. ولو دلالتش فی اعلی درجات الدلالة و التمامیه باشد. اما این اشکال را دارد. این اشکال و صدور این.

خب ببینیم این اشکالات قابل رفع هستند یا نیستند و می‌شود جواب داد یا نه؟

اما الاشکال اول که این بود که در سند افراد مشترک وجود داد بین من ثبت توثیقه و من لم یثبت. اما از ناحیه حالا اگر بخواهیم به ترتیبش بگوییم ابو الجوزاء را باید اول بگوییم

دیگه.

سؤال:....؟

جواب: ابوجعفر درست می‌فرماید.

محقق خویی قدس سره در معجم رجال الحديث استظهار فرموده که این ابوجعفر همان احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی است. و فرموده آن موردی که ابوجعفر النحوی گفته شده یک مورد آدرس دادیم همین یک مورد است. جای دیگه دیده نشده که محمد بن احمد بن یحیی از ابوجعفر نحوی نقل کند. همان یک مورد است. آن یک مورد هم ولو این که در تهذیب مقید به النحوی است ولی شیخ همان روایت را در استبصار باب کراهیه النوم بعد الصلاة، حدیث 1321 یا 31 نقل فرموده و تقیید به النحوی ندارد. پس در کل مرویات محمد بن احمد بن یحیی هیچ جا معهود نیست که ابوجعفر النحوی باشد. غیر این یک مورد که توی تهذیب است. این یک مورد هم خود شیخ در استبصار قید النحوی را برای آن نیاورده. بنابراین ثبوت کلمه النحوی اصلاً معلوم نیست. و آن که همه جا هست ابوجعفر است بدون قید النحوی.

سؤال: ...؟

جواب: احتمالاً ضعیف است دیگه ولی خب می‌شود حالا یک جوری... خطش بد بوده مثلاً القمی النحوی نوشته شده باشد.

و حالا مهم در این بیان این است که ابوجعفر، این کنیه منصرف است به مکّی مشهور به این. در کل عناوین این جوری است. عنوان منصرف است عند الاطلاق بالمشتهر به آن عنوان. کسان مجهول الحال، نادر، شاذ. این‌ها عنوان شامل آن‌ها نمی‌شود عند الاطلاق. آن‌ها باید تقیید بشود. در جایی که آدمی ناشناخته است، مجهول است آن جا قیود معرفه می‌آورند. می‌گویند ابوجعفر نحوی، فلان. اما آن جایی که نه آدم مشهور به آن لقب، به آن کنیه، به آن اسم است بی‌نیاز می‌بیند گوینده خودش را از این که تقیید کند. مثلاً اگر بحث از منبری‌ها هست کسی بگوید آقای فلسفی این جور گفته لازم نیست بگوید فلسفی خطیب مشهور. فلسفی اصلاً انصراف به او دارد. توی منبری‌ها وقتی حرف زده می‌شود. وقتی توی اصول و فقه می‌گوئیم شیخ اعظم، شیخ فرموده انصراف دارد در اوانه اخیره به کی؟ به شیخ انصاری. حالا یک جاهایی هم ممکن است به شیخ طوسی. اما اگر توی رجال بگوئیم شیخ فرموده با این که نجاشی هم شیخ است، کشی هم شیخ است، اما آن که معروف به شیخوخیت است شیخ طوسی رضوان الله علیه است. بنابراین عناوین انصراف دارد به آن که مشهور به آن عنوان است. و توی روات کیه که مشهوره؟ احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی که از کسانی که بارها و مکرر در مکرر محمد بن احمد بن یحیی العطار از او نقل حدیث می‌کند. اما حالا یک جا ممکن است علی الاحتمال از ابوجعفر نحوی هم نقل حدیث کرده باشد.

بنابراین توجه به این امر که برای ما خیلی لازم است توی رجال توجه به این امر و ما تمییز مشترکات مان معمولاً به همین جهت است، به وسیله انصراف است. و این که باید با... این نکته را که عرض می‌کنم باید با مراجعه مکرر به رجال این ذوق رجالی برای ما و این تعرف برای ماها پیدا بشود. یک وقتی مرحوم آیت‌الله آقای سلطانی معروف که ابوالزوجه مرحوم حاج احمد آقا خمینی بودند آقای سلطانی که در قم از اعظم علمای قم

بودند همسن و سال مرحوم امام بودند دیگه. که ایشان بیشتر اعظم مهم قم کفایتین را خدمت ایشان شاید تلمذ کرده بودند. ایشان خارج نمی‌گفتند همه‌اش درس می‌گفتند ولو این که از اعلام بزرگ بودند اما مقید بود به این که همان سطح ایشان بفرماید. و این اواخر که ما یادمان هست غیر از کفایه هم چیز دیگه نمی‌فرمود. یک وقت من از خود ایشان شنیدم که ایشان فرمود من و امام خدمت آقای بروجردی اصرار کردیم برای ما رجال خصوصی درس بگویند. دو تایی، ایشان قبول نمی‌کردند. خیلی اصرار کردیم بنا شد قبول کردند و روز چهارشنبه مثلاً ساعت 8 صبح برویم منزل‌شان که رجال تدریس کنند. ما دو تایی با مرحوم امام رفتیم منزل آقای بروجردی آمدند نشستند درس ندادند. فرمودند رجال مطالعه کردنی است. یعنی باید انس پیدا کنید. به همین که هی این اسناد را زیر و رو کنی ببینی این انس برای شما پیدا بشود که بله ببینید این مشتهر است، آن چیه. این‌ها به تدریس و این‌ها خیلی رجال درست نمی‌شد. باید این انس. البته مقصود ایشان کبریات رجال نیست. آن قواعد عامه رجال بلکه همین کارهای تطبیقی و جزئی و خرده ریزهایی است که احتیاج هست.

سؤال: ...؟

جواب: نه وقتی مشهور باشد یصح الاتکاء به ولی آن لایحوز. که بدون قید. چون ذهن‌ها می‌رود به طرف آن. شهرت باعث همین جهت می‌شود که ذهن‌ها وقتی این کلمه را می‌شنوند می‌رود به طرف آن. مثلاً اگر خدمت شما بگویم یک کسی این جوری بگوید، بگوید آقا من در پاکستان از آقای طالب جوهری شنیدم. خب ممکن است یک طالب جوهری دیگه هم باشد اما تا می‌گویند طالب جوهری شما ذهنت به کدام می‌رود؟ همان آقای طالب جوهری معروف منبری مشهور در آن جا. ذهن خود بخود. اگر شما مقصودت غیر آن است و این جور بگویند به وثاقت شما یک ذره خدشه وارد می‌شود. باید بگویند که طالب جوهری آن قیدش را بگویند.

سؤال: استاد ببخشید...

جواب: اگر هر دو مشهور باشند مشترک می‌شود و ممیزی وجود ندارد.

سؤال: ...؟

جواب: این هم درسته.

یکی دیگه از قرائن برای تمییز مشترکات قرینه راوی و مروی عنه است. که این کی دارد از او نقل می‌کند، او از کی نقل می‌کند. این به همین مراجعات و انس‌ها آدم می‌فهمد وقتی این از این نقل می‌کند آن هم از فلانی نقل می‌کند این روشن می‌شود آدم در اثر این می‌فهمد که بله این است که واسطه بین این دو تا است. نه آن آقا. آن واسطه بین این و یکی دیگه‌ای است. مثلاً اگر یک کسی بگوید آقا فلانی از آسید ابوالقاسم از آقای خوبی نقل کرد. ما می‌دانیم این آقای خوبی، آسید ابوالقاسمی که شاگردش فلانی است. آن آسید ابوالقاسم دیگه شاگرد آقای حکیم است. پس این که دارد می‌گوید آقای فلان از آسید ابوالقاسم از آقای خوبی نقل کرد آدم می‌فهمد این آسید ابوالقاسم است آن هم آسید ابوالقاسمی که خیلی با آقای خوبی سروکار دارد که از تلامذه اوست نه آسید ابوالقاسمی که با آقای حکیم سر و کار دارد. این جا خود این راوی و مروی عنه‌ها قرینه می‌شود که آدم تمییز بدهد. این مراجعه به اسناد و رجال به انسان این آموزش را می‌دهد

که بفهمد این آدم با چه کسانی سر و کار زیاد دارد. وقتی اسمش توی سند می‌آید به واسطه آن اطلاعات معلوم می‌شود که کیه. حالا این جا آن که توی روایات هست و محمد بن احمد بن یحیی زیاد از او حرف نقل می‌کند کیه؟ همین احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی است. نه آن احمد بن محمد بن نحوی، آن ابوجعفر النحوی.

خب این حرف آقای خویی قدس سره حرف به جایی است و می‌شود این جوری ما تمیز مشترک بدهیم.

سؤال: ...؟

جواب: خیلی خب یک خرده اشکال مشککش را تحمل کنید.

و اما بعدی عمرو بن خالد است. گفتیم سه تا هستند.

عمرو به خالد هم به سه قرینه یا مجموع این سه امری که می‌گوییم اگر کل واحد واحد هم قرینه تامه نباشد مجموعش نشان می‌دهد که این عمرو بن خالد واسطی است.

یک، این که این راوی این جا حسین بن علوان است. شما اگر در اسناد و روایات مراجعه کنید می‌بینید حسین بن علوان کثراً از عمرو بن خالد واسطی عن زید بن علی نقل حدیث کرده. و واسطه عمرو بن خالد واسطی است. پس خود قرینه راوی که به مراجعه به اسانید کثیره به دست می‌آید.

دو، به ترجمه حسین بن علوان در نجاشی مراجعه کنید این جور فرموده:

عمرو بن خالد ابو خالد الواسطی عن زید بن علی له کتاب کبیر.

که اصلاً معلوم می‌شود توی خود ترجمه عن زید بن علی هم تتمه کلام قرار داده. یعنی حسین بن خالد عن عمرو بن خالد الواسطی عن زید بن علی، که سند ما هم همین است. خب این هم نشان می‌دهد که پس این عمرو بن خالد که این جا واقع شده که از زید بن علی هم دارد این جا نقل می‌کند همان واسطی است.

سوم، به کشی مراجعه کنید چند نفر را با هم نام می‌برد. می‌گوید:

محمد بن اسحاق، محمد بن المنکدر و عمرو بن خالد الواسطی و عبدالملک بن جریح و الحسین بن علوان الکلبی هؤلاء من رجال العامة الا ان لهم ميلاً و محبةً شديدة....

درسته این‌ها رجال عامه هستند ولی به خاصه یک میل و محبت شدیده‌ای دارند

و قد قيل ان الکلبی (که حسین بن علوان باشد) کان مستوراً و لم یکن مخالفاً.

توی ستار و تقیه زندگی می‌کرده خیال می‌شده این سنی است ولی واقعاً شیعه بوده. خب این‌ها المسانقة علة الانضمام. این پنج تا را با هم ذکر کرده گفته این‌ها من رجال عامه هستند. خب این تأیید می‌کند نه که قرینه تامه خودش باشد. که این واسطه‌ای که با این‌ها می‌لولد، با حسین بن علوان و با فلان و... این که می‌لولد و معاشرت دارد و این‌ها کیه؟ همین واسطی است نه آن‌ها. این هم توی ذهن می‌آورد که این عمرو بن خالد که این جا هست باید همین واسطی باشد که این‌ها هم مسانخت با هم دارند.

و امر اخیر، این جا به خاطر خود حسین بن علوان ما استظهار می‌کنیم که این واسطی است. آقای خویی در معجم رجال الحديث فرموده اصلاً عنوان عمرو بن خالد انصراف دارد کلاً به کی؟ به واسطی. حالا هر جا می‌خواهد واقع بشود، توی هر سندی می‌خواهد واقع بشود. ولی راویش حسین بن علوان نباشد. این عنوان کلاً انصراف دارد به الواسطی. منتها دلیلی که برای آن اقامه می‌کند این است. می‌گوید در مشیخه من لایحضره الفقیه وقتی صدوق اسناد خودش را به یک نفری ذکر می‌کند به همین عمرو بن خالد ذکر می‌کند سند را می‌رساند به حسین بن علوان عن عمرو بن خالد. خب ما می‌دانیم حسین بن علوان از کی نقل می‌کند؟ کدام عمرو بن خالدها نقل می‌کند. الواسطی نقل می‌کند.

و مرحوم صدوق تقیید نکرده عمرو بن خالد را به الواسطی. این معلوم می‌شود عمرو بن خالدی که توی لسان روایات هست و در من لایحضره الفقیه هم از او نقل می‌کنند همین عمرو بن خالد واسطی است. به قرینه این نقل حسین بن علوان. خب این جا البته برای ما یک قرینه اضافه نشد. چون در روایات خود ما هم الحسین بن خالد را داریم. آن جا هم تازه ایشان به عهده حسین بن علوان خواسته این مطلب را استفاده بفرماید. بنابراین آن یک امر اضافی برای ما نمی‌شود. فتحصل من ماذکرناه که با توجه به نقل حسین بن علوان و باتوجه به عبارت نجاشی و باتوجه به این که آن عمرو بن خالدهای دیگه خیلی قلیل الروایة هستند مثلاً برای یکی‌شان یک روایت پیدا شده در کافی. از این‌ها انسان حدس اطمینانی می‌زند و ظهور پیدا می‌کند که این همان عمرو بن خالد واسطی است.

خب پس از مشکله اول مستخلص شدیم. برای این مشکله عمرو بن خالد واسطی یک راه حل دیگری هم داریم که آن راه حل را در حسین بن علوان که راوی از ایشان است ذکر می‌کنیم آن راه حل اگر درست بشود. کار این عمرو بن خالد هم درست خواهد شد. متأسفانه وقت گذشت بقیه‌اش را فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.